



محمد زارع شیرین کندي می‌گوید: نظر داوری اردکانی در باب غرب و تجدد تغییر نکرده ولی او برای جبران عقب ماندگی جامعه‌اش چاره‌ای جز توسعه نمی‌بیند .

به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، محمد زارع شیرین کندي، دکترای فلسفه و عضو هیات علمی دانشنامه جهان اسلام و نویسنده کتاب‌هایی چون «تفسیر های‌دگر از فلسفه هگل»، «های‌دگر و مکتب فرانکفورت» و «پدیدارشناسی نخستین مراحل خودآگاهی فلسفی ما: مقالاتی درباره برخی اندیشمندان و روشنفکران کنونی ایران» و مترجم آثاری چون «لوکاچ و های‌دگر: به سوی فلسفه‌ای جدید» اثر لوسین گلدمن و «نظریه اجتماعی و عمل سیاسی: بررسی رویکردهای پوزیتیویستی، تفسیری و انتقادی» نوشته برایان فی، در تازه‌ترین یادداشت ارسالی خود به ایبنا درباره دکتر رضا داوری اردکانی و نگاله او به مقوله توسعه نوشته است. این یادداشت را در ادامه بخوانید:

«احتمالاً گفته شود که یک فیلسوف پست مدرن نباید و نمی‌تواند به توسعه که از مظاهر بارز تجدد غربی است، بپندیشد. اما چرا یک متفکر متعلق به جریان فکری پست مدرن نباید و نمی‌تواند درباره توسعه جامعه خویش در خاورمیانه بگوید و بنویسد و از مدرنیزاسیون دفاع کند؟ دکتر داوری از پنجاه، شصت سال پیش، از زمان آشنایی و سپس همسخنی و همدلی با نیچه و های‌دگر جزو پست مدرن‌ها به شمار می‌آید. اما او در عین حال نزدیک به دو دهه است که به توسعه و مدرنیزاسیون می‌اندیشد و بر توسعه نیافتگی جامعه خویش متمرکز است. در واقع، موضوع از این قرار است که کسی از متفکران غرب اندیش، یعنی منتقد غرب، مانند نیچه و های‌دگر و فوکو و دریدا و لیوتار اثر پذیرفته و با انتقادهای آنان از ماهیت غرب، تجدد، عقل و علم جدید و تکنولوژی و غیره همراه و موافق باشد و در عین حال از توسعه سخن بگوید و از مدرنیزاسیون طرفداری کند .

از یک سو، نیچه در مقام آموزگار پست مدرن، سرحلقه و جد و نیای پست مدرن‌هاست و داورى با انتقادهای او از حقیقت متافیزیک، عقل و علم مدرن و طرح نیست انگاری از سوی او آشنا و همراه است. به دنبال آن، او نقدهای هیدگر و فوکو و دریدا و لیوتار را از اصول و مبانی غرب مدرن هم‌دلانه می‌پذیرد و در نوشته‌هایش طرح می‌کند و بسط می‌دهد. در نظر پست مدرن‌ها، بشرانگاری و خودبینی و خودموضوعی بشر بنیاد در ذات غرب جدید است. کنه و باطن عقل و علم و تکنیک مدرن عبارت است از اراده، قدرت، تسخیر و تصرف. کنه و باطن آزادی و دموکراسی و حقوق بشر غرب عبارت است از سلطه، سیطره، استیلا و استعمار. کنه و باطن ترقی و پیشرفت آن عبارت است از شی انگاری (ایژه انگاری) موجودات طبیعت و تخریب زمین و آسمان. نتیجه و پیامد این همه سروری عقل و علم مدرن همان است که نیچه نیست انگاری می‌نامد و اکنون این نیست انگاری بر همه ارکان زندگی غربی پنجه افکنده است.

از سوی دیگر، داورى در توجه و تمرکز به توسعه، توسعه نیافتگی را وضعی عجیب و غریب وصف می‌کند که در آن مردمان و سیاستمداران در توهم خویش غرق‌اند و در حالی که هیچ نشان از توسعه نیافتگی ندارند گمان می‌کنند توسعه یافته‌اند. در حالی کارها و امورشان نظم و انضباط توسعه یافتگان را ندارد، خود را توسعه یافته می‌پندارند. توسعه نیافتگی وضع جهل مرکب است، یعنی نمی‌دانند که توسعه یافته نیستند. توسعه نیافتگی وضع پراکندگی و تشتت و جدایی شئون یک جامعه است. او توسعه نیافتگی را فلک زندگی می‌خواند و می‌خواهد جامعه‌اش از این وضع بیرون بیاید و به نظم و هماهنگی، یعنی توسعه، دست یابد. او از عقل توسعه سخن می‌گوید، عقلی که شرایط توسعه یافتن را درک کند و بشناسد و سپس آن شرایط را فراهم کند؛ و این جز با دگرگونی جان‌ها، عزم و همت و سعى و کوشش فراوان میسر نمی‌شود. توسعه با کسب علم و دانش و شناخت غرب و سیر تحول تفکر غربی و شناخت زمان و امکانات امکان پذیر نیست. پس در واقع داورى درمندان و متاملان در پی توسعه جامعه خویش است.

حال می‌توان گفت که یک پست مدرن و منتقد غرب می‌تواند در عین حال طرفدار توسعه جامعه خویش و نیز مدافع علوم انسانی در جامعه خویش در شرق میانه باشد. نقد غرب و تجدد و علم و تکنیک در مقیاس جهانی امری است و دفاع از توسعه و مدرنیزاسیون در جامعه‌ای در خاورمیانه امری دیگر. در مقیاس جهانی می‌توان از غرب مدرن انتقاد کرد و باطن علم و تکنولوژی مدرن را که قدرت و سلطه و استیلا و استعمار است عیان ساخت و در عین حال در سطح محلی طرفدار توسعه، دموکراسی، حقوق بشر، نهادهای مدنی و آزادی‌های فردی و اجتماعی شد. می‌توان در مقیاس جهانی متفکری پست مدرن شد و در عین حال در سطح محلی از توسعه و مدرنیزاسیون دفاع کرد. غیر از داورى، چند نویسنده و اندیشمند دیگر نیز چنین‌اند. مدرنیته در خود غرب سیری طبیعی و اصول و مبانی کاملاً ویژه‌ای داشته اما توسعه و مدرنیزاسیون در جوامع دیگر برنامه می‌خواهد و لزوماً همان مبانی تکرار پذیر نیست اگرچه نیاز به الگوهای آزموده بشری قطعی است.

باید اذعان کرد که اگرچه غرب نیست انگار به بحران‌های جدی برخورد کرده است اما مشکلات و بحران‌های جوامع توسعه نیافته مضاعف است. انسان و جامعه توسعه نیافته آشفته و سرگردان و درواست و عقل او گرفتار وهمیات و مطنونات و هوس‌هاست نه عقلی ره‌آموز و دور اندیش و آینده‌نگر. طرفداری داوری در مقام یک نویسنده فلسفی پست مدرن از توسعه باعث شده که برخی از مخالفان لیبرال او بر او خرده بگیرند و بگویند که نظر او تغییر کرده است؛ او که زمانی منتقد دوآتشه غرب و تجدد و علم و عقل و تکنیک مدرن و دیگر محصولات غرب بوده اکنون مدافع آنها شده است. اما او این دگرپرسی را مخفی و پنهان می‌کند. همان‌طور که گفته شد نظر داوری در باب غرب و تجدد تغییر نکرده ولی او برای جبران عقب ماندگی جامعه‌اش چاره‌ای جز توسعه نمی‌بیند. اگر غرب و محصولات و دستاوردهای مدرن قابل نقد و انتقادند دلیلی بر این نمی‌شود که شاهد توسعه نیافتگی و آشفستگی و بدبختی و فلاکت یک جامعه در جای دیگر باشیم و چیزی نگوئیم و ننویسیم. می‌توان متفکری پست مدرن بود و در عین حال به توسعه و مدرنیزاسیون اندیشید